

زاله تمام غزیر سلیم به از دست ها انتظار لقمه پیش نامتوان رسیدی و دانستم که به مسخرت
 زنده آید، اما از بیماری شما خبر نداشتم و حال که در ششماه سلامتی تان را باز یافته آید، فزون العالی خوشحالم
 آرزو دارم همیشه خوب و در حال باشید و همچنان شاعر شایسته ای با و امیدها.

اما شعری که کلمه اضطراب را در آن به کار برده ام، شعری است با عنوان "البرزخ" که همان روزها در
 تهران سروده بودم. هر کس که از بابت اوزان / یا از برای فاقه ماد و خردک ها / یا از تیر تیر و صغیر کلامه ها /
 از اضطراب چه میدانی شدم. ... برای من که از سال ها پیش با آثار شما در عراق آن بار صمیمانه
 آشنا شده بودم، ظاهر این کلمه در شعر شما آند در ششماه و چشمگیر بود که بلافاصله ترجمه آن شد که آنها در میان
 یکدیگر برتالی، تا آن که چشم به یک اثر رسیده و همان عرض به این نشستم رسم که راه یافتن این کلمه
 در شعر شما حال ناگزیر اماست گویا در ایران است و عجزم کردن حال و هوای نقاشی که پیش از آن
 از نزدیک با آن آشنا نبوده آید. در حال تا آنجا که به خاطر دارم در شعرهای سه ساله هم در تیرم این کلمه و
 کلمه های نظیر آن بر نکرده ام.

منی حاکم فرب است و مثل قصبه مرد، در گویای چهل درم تکران مغول که لیز زن هشتم. این روزها
 کار مصروفی منی کمتر به جز خواندن کتاب در دست های درانت.
 سلام منی در حال دمای مایه ای بیع و تیر غزیرتان (مهر در ایران) و بر صند.
 ۲۹ تیرماه ۱۳۹۰
 مراد میرزا